

ریخت شناسی و ریشه شناسی

معرفی دو اثر ارزشمند در افسانه پژوهی

● ابراهیم ستوده بختیاری

■ پرباپ، ولادیمیر،
 ریخت‌شناسی قصه‌های پربان، ریشه‌های تاریخی
 قصه‌های پربان،
 ترجمه فریدون بدره‌ای؛ تهران، انتشارات توس،



رتال جامع علوم انسانی

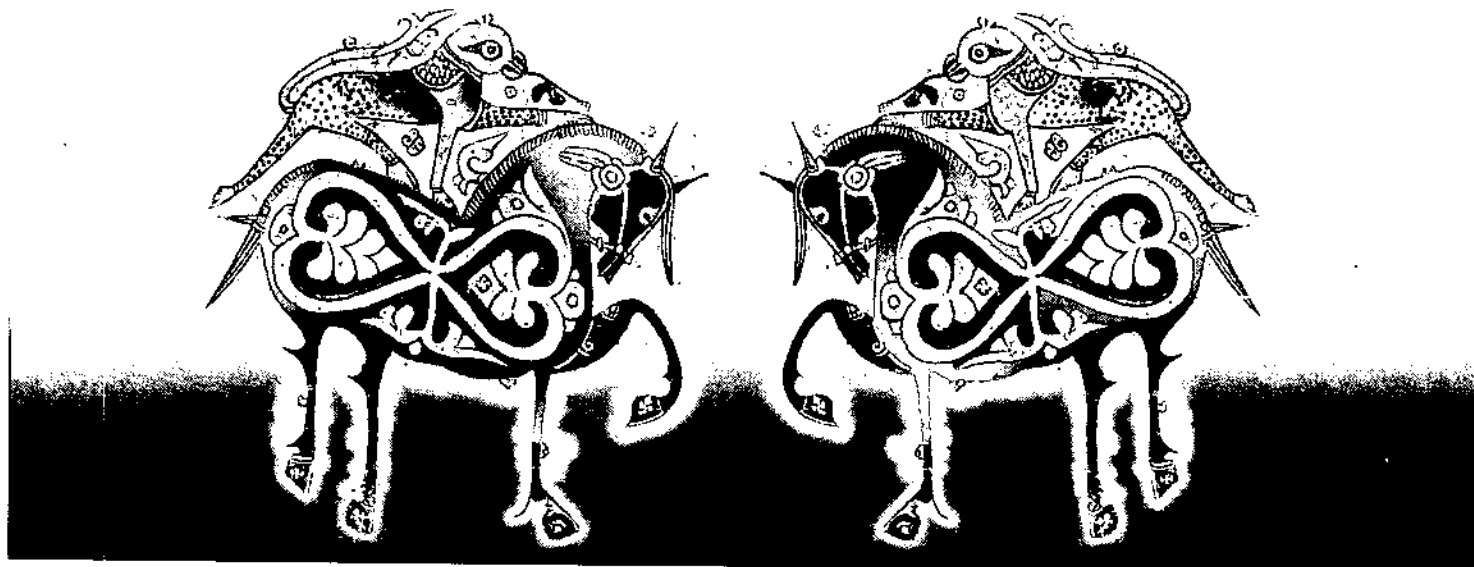
داستان، سرگذشت، حدیث، روایت، مثل (امثال)، چگم (حکمت)، نکت (نکته) و... تفکیک می‌کرده‌اند. به سخن دیگر، همه شکل‌های قصه‌گویی جز افسانه مُجاز بوده است. افسانه و افسون کم و بیش در همه آثار نوشته جهانی زشت و ناروا انگاشته می‌شده و بسامد این نگاهش و خوار داشت در آثار ادبی و تاریخی جهان چنان فراوان و پر شمار است که اشاره به آنها صفحات زیادی را به خود اختصاص می‌دهد. همین قدر کافی است که به دیوان حافظ که امروزه دیگر در شمار فرهنگ عمومی درآمده است مراجعه کنیم:

ترک افسانه بگو حافظ و خوش باش دمی
 که تخفیم شب و شمع به افسانه بسوخت
 و غیره و غیره.
 و هر چند کتاب‌های بسیار ارزشمندی مانند عجایب

چراغ و سرگرمی کودکان و همج‌الرعاغ نکوهش شده‌اند. از جمله در تاریخ بیهقی در رساله‌ای در صنعت دیبری افسانه‌های پربان سخت نکوهش شده‌اند. پیشینه این نگاهش به یونان باستان و به ویژه گفته‌های سقراط، و آثار افلاطون و ارسطو می‌رسد. در این دوره‌ها تنها عوام‌الناس و توده‌های ساده و بی‌سواد مردم هوادار و نگهدار این افسانه‌ها بوده‌اند و همین نخبه‌انان، فرهنگ قومی (فرهنگ عامه) و از جمله این افسانه‌ها را، سینه به سینه و دهن به دهن تا سده‌های جدید حفظ کرده و آن را به دست فرهیختگان سده نوزدهم سپرده‌اند.

با این حساب می‌توان گفت که به هر حال طبقه‌بندی قصه‌ها و داستان‌ها از روزگاران بسیار دور، به گونه‌ای ساده و غیر روشمند وجود داشته است و محققان با فرمولی بسیار ساده افسانه را از قصه، حکایت،

قصه‌شناسی در فرهنگ ایران و جهان پیشینه‌ای نسبتاً کهن دارد، اما افسانه‌شناسی چنین نیست. حقیقت این است که تا سده‌های جدید و بهتر بگویم اندکی پیش از آن یعنی اواخر سده شانزدهم، افسانه چندان حسن قبولی در میان اهل معرفت و خریدار و دوستداری در جرگه‌های اهل دانش نداشت. در کتاب‌های کهن فارسی و عربی از جمله در نه‌ایه‌الاربع فی الاخبار الفرس و الادب، النهرست محمد بن اسحاق و... هر چند افسانه‌های بسیار تحت عنوان قصص آمده‌اند، اما افسانه [ژانر یا طرز ادبی افسانه] یا مورد بی‌مهری یا آماج حمله قرار گرفته است. برحسب ظاهر آنچه را این متون به عنوان معرفت القصص ستوده‌اند، همان قصه‌های دینی یا به شدت تعلیمی didactic بوده‌اند و افسانه‌های بسیار جذاب، اما فاقد جنبه تعلیمی آشکار، با عنوان‌های لهوالحدیث، حکایات بارده، قصه‌های زیر



المخلوقات، از آن دوران باز مانده است، اما نویسنده هنگام بازنویس یا جمع‌آوری افسانه‌ها، پیوسته محتاط و مواظب بوده که مبادا فر شمار خرافه پرستان و افسانه پردازان قرار گیرد و از همین رو جا به جا با والله اعلم یا اظهار نظر درباره مشکوک بودن یا مردود بودن این یا آن افسانه، از خود سلب اتهام نموده است. کلمه خرافاتی که هنوز سر زبان مردم است و البته تعبیر معنا داده یا کارکرد وسیع‌تر و حتی متفاوتی یافته است، به دلالت معنای اصلی و عربی آن به معنی اهل افسانه بوده است، چه خرافه در عربی دقیقاً به معنی افسانه است و افسانه یعنی همان چه مترجمان ما قصه پریان معنا کرده‌اند و به گمان من افسانه‌های پری (و نه پری وار که جناب ستاری آورده‌اند)، معادل بهتری است، هرچند خود افسانه عنصر پری را در خود دارد و افسانه یعنی داستان دیو و پری.

اینکه آیا دیوان و پریان از درون اسطوره‌های کهن به درون قصه‌های سرگرم کننده عوام‌الناس و آثار ادبی راه یافته‌اند، یا افسانه از آغاز در کنار اسطوره وجودی مستقل داشته است، نظرها و گفته‌ها متفاوت و متناقض است. خود من بر آنم که مرز اسطوره و افسانه مرز آفتاب و سایه است، اما در عین حال کارکرد (یا خویشکاری) افسانه سراپا یا اسطوره فرق می‌کند. هیچ اسطوره‌ای برای سرگرمی ساخته نشده و اسطوره‌ها از عمیق‌ترین لایه‌های معرفت (عقلی) بشری برخاسته‌اند، در حالی که افسانه‌ها همواره از بازی و سرگرمی برآمده‌اند، اما همچون هر بازی و شوخی و سرگرمی دیگری، عمیق‌ترین لایه‌های ناخودآگاه جمعی انسان را آشکار کرده‌اند. وسوسه‌ها، هراس‌ها، هوس‌ها خواست‌های سرکوب شده، تابوها و همه رازهای مگو، آشکار و پنهان در افسانه‌ها رخ نموده‌اند. اگر اسطوره کاری در خورد خدایان و به عبارت بهتر ناخودآگاه خدایان است، افسانه کار آدمیان است، پری، دیو، عفریت، همه موجودات و اشیای فراطبیعی در افسانه‌ها در خدمت آدمیان و حتی

در خدمت هوس‌های آدمیان درآمده‌اند. دیوها یا از همان آغاز با طلسمی جادویی در اختیار انسان‌اند یا سرانجام به خدمت انسان در می‌آیند. آنها هم صورت انسانی شده (تشخیص / Personification) موجودات اسطوره‌ای‌اند. صورت ذلیل شده یا هبوط یافته آنان. خدایانی که به دست بشر از اریکه خدایی به زیر کشیده شده‌اند.

اگر در عصر جدید، انسان بیش از حد انسانی نیچه در برابر خدا شورید و دچار خدامردگی یا خداگم‌کردگی شد، این کار در گذشته‌ای بسیار دور نیز علیه خدایان اسطوره‌ای به شکل دیگر صورت پذیرفت. آنها خدایان و الهه‌ها، ایزدان و ایزد بانوان اسطوره‌ها را به صورت دیوها، جنی‌ها (عفریت‌ها)، پریان (جتی‌ها) و سرانجام آلت دست امیال بشر درآوردند که حداکثر نقش و قدرتی محدود و مهار شدنی داشتند. می‌توان انگاشت که دنیای اسطوره‌های کهن، دنیایی که خدایان و موجودات فراطبیعی پر کار (اهریمنان) بر آن فرمانروایی داشتند و رشته سرنوشت انسان‌ها و نتیجه کارها به دست آنها بود، با دور افتادن از دوران ابتدایی (کودکی) تمدن آرام آرام کاستی گرفت و در روزگار نوجوانی تمدن قصه‌های کاربردی (تعلیمی) جای آنها را گرفت. افسانه در این روزگار بازتاب خواست‌های فروخورده و امیال سرکوفته توده‌های انبوه مردمی بود که نه جزو ممتازان جامعه بودند و نه از فرهنگ فرهیختگان طرفی برمی‌بستند. افسانه‌ها همچون مُسکینی ممنوع، فاش‌تر بگویم همچون آفیونی ننگ‌آور تفریح و وسیله التذاد عوام بی‌سواد و به دور از فرهنگ نوشتاری به شمار می‌آمد و چنین پیداست که جامعه فرادستان و فرمانروایان آن را به صورت شری ضروری تحمل می‌کردند. جز آنکه اشاعه آن را در میان فرزندان خود روا نمی‌داشتند و آموزگاران و دایگان جز برای مقاصد تعلیمی حق نقل افسانه‌های عامیانه را نداشتند.

تنها اندکی کمتر یا بیش‌تر از ۲۰۰ سال پیش بود

که ناگهان توجه دانشمندان به افسانه‌ها کشیده شد و به صورت موضوع پژوهش و کاوشی عمیق در فرهنگ انسانی درآمدند. گویی انسان در برخورد با دگرگونی بزرگی که با رونسانس، انقلاب صنعتی و دگرپرسی‌های اجتماعی و اقتصادی در زندگی او پیش آمد، دلواپس هویت خود شد یا ناگهان به این نتیجه رسید که با وجود کوششی که برای شناختن خود کرده است، خود را چه اندک شناخته است. می‌توان این گمان پژوهشگران و متفکران مدرن را پذیرفت که تا آن هنگام (آغاز قرون جدید) انسان در سطح کلی و با دیدی کل نگر خود و عالم خود را می‌نگریست. گالیله و نیوتون کیهانی را که آدمی پیش از آن می‌شناخت، دانشمندان علوم طبیعی دنیایی را که او در آن می‌زیست؛ فیلسوفان اندیشه‌های استواری را که از دیرگاه بدان خو گرفته بود، از شالوده به لرزه درآورده بودند. در یک کلام دیگر نه عالم عالم پیشین بود و نه آدم آدم دیرین. بنابراین موج بازشناسی، مرتب کردن، طبقه‌بندی کردن، کشف ریشه‌ها و تاریخچه‌ها که در بیشترین موارد به اختراع ریشه‌ها و خاستگاه‌ها و آفریدن تاریخ یا بازسازی تاریخ منجر می‌شد، راهی برای نجات دادن مایملک انسان از سیلی بود که تاکنون یعنی تا هم امروز هم در کار برکندن و بُردن است. به هر حال، افسانه که تا دیروز از دیدگاه متفکران، در معرفت بشری جایگاهی نداشت و کودکی که دوره‌ای ننگ‌آلود در زندگی انسان شمرده می‌شد و این هر دو آنگی بود که بر گفتار و رفتار بی‌خردان زده می‌شد، یک شبه به موضوعی مهم و در واقع موضوع روز متفکران تبدیل شدند. دو پژوهشگر آلمانی، ویلهلم گریم و یاکوب گریم نخستین کسانی بودند که به نقش افسانه و اهمیت آن در زندگی کودکان پی بردند و بی‌خود نبود که حتی در عنوان کتاب‌های خود کودکان را فراموش نکردند. آنها تنها به سرو سامان دادن و بازآفرینی و گردآوری افسانه‌های قومی و پریان در فرهنگ سرزمین خود پرداختند. اما به زودی این موج فراگیر و دریا گستر به



صورت کاوش و ژرفکاوی در کودکی و نوجوانی تمدن بشری درآمدند. اسطوره‌ها و افسانه‌هایی که انسان در دوران کودکی فکری - فرهنگی تا تاریخی خویش، برای تعریف و بازنمایی جهان مادی و جهان ماوراء پیرامون خویش ساخته است، چرا، چگونه و بر بنیاد چه معرفتی پدید آمده‌اند و چه کارکردی داشته‌اند؟ نشانه‌ها و نمادهای درونی آنها چه بوده و چه همانندی‌هایی با دریافت‌های آدم امروزمین داشته‌اند؟ کشف، تحلیل، تفسیر و تأویل این فرآورده‌های انسانی که به راستی ناخودآگاه بشری است، تا امروز هم که در پایان یک دوران و آغاز دوران دیگری هستیم، ادامه دارد و این جستجوی کورمالانه در تاریکی با ظهور فروید و روانشناسان پس از او روز به روز پرتب و تاب‌تر می‌شود. در این پژوهش، جستجو و تفسیر، آنچه اهمیت دارد، بهما دادن به تجربه و نه اصل تلقی کردن یافته‌ها و یروندها است. حقیقت، شکار ارزان و آسانی نیست که به این فوریت و با چنین پژوهش‌های جوان و شتابزده‌ای، به کمند آید. از میان آثاری که در سده بیستم در پژوهش افسانه‌ها، درخشان و سرنوشت ساز بوده است، دو اثر ولادیمیر پراپ اندیشمند

روسی: ریخت‌شناسی قصه‌های پریان و ریشه‌های تاریخی قصه‌های پریان به یمن همت و دانش و توانمندی فریدون بدره‌ای به فارسی درآمده و به راستی برای کسانی که توان یا دسترسی خواندن این دو اثر را به زبان‌های اروپایی ندارند، فرصت و سعادت کمی مانند است. به‌ویژه که شمار عنوان‌های چاپ شده در این زمینه به فارسی بسیار اندک است و این کتاب‌ها و نویسندگان و پژوهشگران و مترجمان این رشته حتی چندان نیستند که کتابشناسی کم‌حجم و کم‌ورقی را (در حد یک کاتالوگ) پُر کنند.

مترجم - که البته نامی سرشناس در برگردان آثار استثنایی، سنگین و بنابراین سرد بازار است - در همان صفحه‌های نخست پیشگفتار نشان داده است که دانشی نامعمول و خارق‌العاده در زمینه کار خود، دارد که باز این خود امری است خلاف آمد بازار که مترجمان ما معمولاً تا پیش از ترجمه و گاه حتی پس از چاپ ترجمه نه شناختی از نویسنده و نه آشنایی‌ای با زمینه اثر ترجمه‌شده (یا به قول عربی دوستان: مترجم!) دارند. هوشمندی مترجم در انتخاب این اثر توجه او به اهمیت چنین زمینه‌ای در جهان و از همه مهم‌تر در کشور ما که افسانه هم در سرنوشت ما، هم زندگی، گفتار و رفتار و خلقیات ما، نقش و حضوری تعیین‌کننده دارد سزاوار ارج فراوان است.

کتاب پراپ تنها یک کتاب نیست که ترجمه شدن و نشدن آن چندان نقش مهمی در فرهنگ و اندیشه اهل فرهنگ ما نداشته باشد. پراپ با این دو اثر خود، دیدگاهی جدید به انسان‌های روزگار خود داد که بدان انسان‌ها را بنگرند و ساز و کار ذهن و ناخودآگاه تاریخی و جسمی آنها را بررسی کنند. او کاری متفاوت از پژوهندگان پیش از خود مانند برادران گریم، ما کس مولر، بنفی و... آغاز کرد و پنجره‌ای را که آنها اندکی گشوده بودند، باز کرد تا از ورای آن نقش ویژه

افسانه‌های پریان را در چهارچوب‌هایی فراتر از تاریخ و جغرافیا و مرزهای بیرونی، مطالعه کند. او با رویکردی ساختارگرایانه و سخت‌روشمند، کوشید تا با پیراستن قصه‌های بی‌شمار دارای بُنمایه (= موتیف / Motif) واحد، از شاخ و برگ‌های اضافی به قاعده‌ای کلی، دقیق‌تر بگویم به هسته اصلی افسانه‌ها دست یابد و کارکرد (خویشکاری Function) هر یک از بنمایه‌ها را در زمینه مادی و زیستی جامعه، بیاشکارد و آنها را جدا از تنگنای تاریخی و جغرافیایی و ملی، با ویژگی‌های بشر جهانی بسنجد.

به جرأت می‌توان گفت تأثیری را که برادران گریم در چرخش نظرگاه دانشمندان سده نوزدهم به افسانه‌ها پدید آوردند و کودکی درون آدمی را با آدمی آشتی دادند یا بهتر بگویم آینه‌ای درون بین به دست انسانی دادند که هرچه را با خرد معمولی او و دنیای بیرون ناسازگاری نمود، انکار می‌کرد، پراپ در نگاه متفکران و پژوهندگان همزمان خود در قرن بیستم پیشنهاد کرد. او شیوه‌ای دیگر از نگاه کردن دلیرانه‌تر و ژرف‌بینانه‌تر را به مضمون و درونه افسانه‌ها پایه‌گذارد که تجزیه و تحلیل‌های شخصی و سلیقه‌ای را با نظام (سیستم) دادن به افسانه‌ها و قصه‌های مردمی عملاً بی‌اثر یا کم‌اثر می‌کند. کار پراپ با همه ضعف‌ها و کاستی‌هایی که به ناگزیر دامنگیر هر اثر و هر پژوهش، در هر زمان و هر جای جهان است، راه پژوهش علمی و روشمند را در زمینه هنرهای شفاهی و مردمی گشود و آن را از قالب‌های من‌عندی و اختیاری بیرون آورد. کمتر پژوهشگری در این زمینه و کمتر نویسنده و منتقد و نظریه‌پرداز را در زمینه ادبیات به معنای اعم آن می‌توان جست که به نوعی و به نحوی از شیوه‌ها و دیدگاه‌های پراپ و دنباله‌روانش تأثیر نپذیرفته باشد.

مثلاً با مروری کوتاه بر آثار مارزلف و نویسندگان دانشنامه‌های افسانه درجهان در چند دهه اخیر، می‌توان این تأثیر سنگین و ماندگار را ردیابی کرد. حتی گردآورندگان و تأویل‌گران افسانه‌ها و دیگر شکل‌های سنت شفاهی در ایران، که بسا نام پراپ را نشنیده و از تأثیرات غیرمستقیم و مع‌الواسطه روش‌های علمی او که در مقاله‌های ترجمه شده در نشریات بازتاب می‌یافت، بهره‌مند شده بودند، کم و بیش این شیوه‌ها و روش‌ها را ناخودآگاه در تحلیل‌های خود از افسانه‌های عامیانه و قصه‌های قومی به کار بسته‌اند. از آن میان تنها به نام صادق همایونی، کوهی کرمانی، محسن میهن دوست اشاره می‌کنم و می‌گذرم. به هر حال پرداختن به چند و چون کار و آثار پراپ در حوصله دانش من و این یادداشت کوتاه نیست، به ویژه آنکه مترجم فصلی سرشار در پیشگفتار هر دو اثر در معرفی این زمینه پژوهشی و شناساندن پراپ و کارها و روش‌های او پرداخته و حق مطلب را ادا کرده است.

با وجود دشواری متن اصلی، کوشش مترجم در دریافت و انتقال مضامین و مفاهیم به راستی تحسین‌برانگیز است، به ویژه که به نظر نگارنده متن آقای بدره‌ای بسیار خوشخوان‌تر از متن مترجم انگلیسی همین دو اثر است. □